

خانه‌ی سه بچه گوسفند

سه گوسفند کوچولو تصمیم گرفتند که هر کدام خانه ای برای خودشان بسازند.



سه گوسفند کوچولو تصمیم گرفتند که هر کدام خانه ای برای خودشان بسازند.

یکی از گوسفندها که از همه تنبل تر بود مقداری کاه جمع کرد و با آن ها شروع به ساخت خانه اش کرد.

گوسفند دومی که کمی از او زرنگ تر بود مقداری چوب جمع کرد و آن ها را به هم چسباند تا یک کلبه ی چوبی درست کند اما گوسفند سومی که خیلی زرنگ و پرکار بود شروع به ساختن یک خانه ی محکم کرد.

او یک عالمه آجر آورد و یک خانه ی آجری ساخت.

خیلی زود گوسفند اولی و دومی خانه هایشان را ساختند.

اما گوسفند سومی هنوز مشغول کار بود.

گوسفند اولی و دومی او را مسخره می کردند و می گفتند: چه قدر کار می کنی! اگر مثل ما یک خانه ی ساده می ساختی حالا می توانستی بازی کنی. بازی کردن بهتر از کار کردن است.

گوسفند زرنگ به حرف های دوستانش توجه نمی کرد و کار می کرد تا این که بالاخره ساخت خانه اش تمام شد.

یک روز گرگ بدجنسی به مزرعه ی آن ها حمله کرد.

گوسفندها با عجله داخل خانه هایشان رفتند و در را بستند.

گرگ اول به سراغ خانه ای رفت که از کاه ساخته شده بود و خیلی راحت با چند تا فوت آن را خراب کرد.

گوسفند بیچاره که ترسیده بود فرار کرد و به خانه ی چوبی دوستش پناه برد.

گرگ به دنبال او دوید و با چند تا مشت و لگد، خانه ی چوبی را هم خراب کرد.

هر دو گوسفند با عجله به خانه ی دوست زرنگ شان رفتند. گرگ هم به دنبال آن ها رفت.

اما هر کاری کرد نتوانست خانه ی آجری را خراب کند و خسته و کوفته راهش را گرفت و رفت.

گوسفند ها خیلی خوشحال شدند. گوسفند اولی و دومی تصمیم گرفتند که دوباره برای خودشان خانه بسازند. اما این بار یک خانه ی خوب و محکم.